

## بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی\*

(بر اساس اشعار: نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث)

دکتر مهدی شریفیان

عضو هیات علمی دانشگاه بوعلی سینا

شریف تیموری

دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

### چکیده

این مقاله پژوهشی است درباره «نوستالژی (غم غربت) در شعر معاصر فارسی». این موضوع به عنوان یکی از رفتارهای ناخودآگاه فرد، در شعر دو تن از شاعران معاصر: «نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث»، بررسی شده است. پس از ریشه‌شناسی و تعریف این واژه با توجه به فرهنگ‌ها و بهره‌گیری از نظریه‌های روان‌شناسان، به عوامل ایجاد غربت اشاره و در ادامه ارتباط نوستالژی و خاطره بررسی گردیده است. در بخش خاطره فردی، به نوستالژی دوری از وطن به عنوان غم غربت و در بخش نوستالژی اجتماعی تحت عنوان «شاعران و خاطره جمعی» به دل‌تنگی شاعران برای اسطوره‌های ایران، با ذکر شواهد شعری اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: نوستالژی، غم غربت، شعر معاصر فارسی، نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث.

## مقدمه

«نوستالژی» اصطلاحی روان شناسی است که وارد ادبیات گردیده و به طور کلی رفتاری ناخودآگاه است که در شاعر یا نویسنده بروز می کند و متجلی می شود. احساسی عمومی، طبیعی و غریزی که در میان انسان هاست. هر گاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه، توأم با نوعی حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً به غم غربت و حسرت گذشته تعبیر کرده اند.

از عوامل ایجاد آن در فرد می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می شود.  
(این عامل خود یکی از عوامل احساس غربت است).

- حبس و تبعید

- حسرت برگزیده که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می گردد. این مسأله ناشی از آن است که شاعر در دوره پیشین در شادکامی می زیسته است.

- مهاجرت

- یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی و...

- غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ

و سایر مواردی که جنبه روحی و روانی دارد.

نوستالژی به دو نوع فردی و اجتماعی تقسیم می شود. نوستالژی فردی از نظر زمانی به نوستالژی فردی آنی و نوستالژی فردی مستمر تقسیم می شود. در نوستالژی فردی و آنی، نویسنده یا شاعر لحظه یا لحظاتی از گذشته را در اثر خود منعکس می کند. اما در نوستالژی فردی مستمر، شاعر یا نویسنده، در سراسر اثر خویش تمام و کمال به گذشته خود می پردازد.

در این مقاله به بررسی لحظات آنی در آثار دو شاعر مورد نظر از دیدگاه خاطره فردی تحت عنوان «نوستالژی دوری از وطن» (غم غربت) و «نوستالژی اجتماعی» تحت عنوان «شاعران و خاطره جمعی» پرداخته شده است.



### ریشه‌شناسی نوستالژی

نوستالژی (nostalgia) واژه‌ای فرانسوی است، برگرفته از دو سازه یونانی (nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج. این واژه در فرهنگ‌ها این گونه معنی و تعریف شده است:

اندوه‌گینی و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن. حزنی که به واسطه میل به دیدار دیار خود ایجاد شود، سل حب الوطنی، حسرت گذشته، میل به بازگشت به خانه و کاشانه و احساس غربت. آرزوی چیزی که کسی از گذشته به یاد داشته است. دلتنگی به سبب دوری از وطن یا دلتنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت (Homesickness) و حسرت گذشته ترجمه کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

### تعاریف

نوستالژی یک احساس طبیعی و عمومی و حتی غریزی در میان نژادهای گوناگون و به طور کلی تمامی انسان‌هاست. به لحاظ روانی، زمانی این احساس تقویت می‌شود که فرد از گذشته خود فاصله می‌گیرد. از دیدگاه «آسیب‌شناسی روانی»<sup>(۲)</sup> (شاملو، ۱۳۷۵، ص ۱۱) نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشته پر اقتدار نشأت بگیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبه‌رو می‌شوند یا سلامتشان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند اولین واکنش آنها راهی برای گریز است. اما در بسیاری از اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پرشکوهی داشته‌اند.

### نوستالژی و ادبیات

اصطلاح نوستالژی از روانشناسی وارد ادبیات شده است. و در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از نگارش اطلاق می‌شود که بر پایه آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته



خویش، گذشته‌ای را که در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، پرحسرت و دردآلود ترسیم می‌کند و به قلم می‌کشد.

در بررسی‌های جدید ادبی، نوستالژی را به دو گونه شخصی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. (شاملو، ۱۳۷۵، ۱۱) بر پایه نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به دوره‌ای از زندگی فردی خویش نظر دارد، اما در نوستالژی اجتماعی، موقعیت اجتماعی ویژه فرد برایش حائز اهمیت است. بر پایه این تقسیم‌بندی می‌توان نوستالژی شخصی (فردی) را از نظر زمانی به دو نوع «آنی» و «مستمر» تقسیم کرد. در نوستالژی فردی و آنی گرایش آفریننده اثر به ترسیم لحظه یا لحظاتی از گذشته در اثر خویش است.

### نوستالژی در مکتب ادبی رمانتیک

از اصول مکتب رمانتیک، که تفکرات نوستالژی در آن هویدا است، اصل «گریز و سیاحت» است. آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست. (سیدحسینی، ۱۳۶۶، ص ۹۲) در این سیر و سفرهای جغرافیایی و تاریخی مرغ اندیشه نویسنده و شاعر به سرزمین‌ها و نقاط دور دست پرواز می‌کند. در سفر تاریخی، شاعر و نویسنده روح خود را به سوی سالهای پراحساس و جلال و جبروت قرون وسطی و رنسانس پرواز می‌دهد که از نظر فریدریش شلگل (Schlegel) «دوره پهلوانان و عشق و افسانه پریان و خالق پدیده‌ای به نام رمانتیسم بود.» (سه‌یر، ولووی میشل، ۱۳۸۳، ص ۱۳۲) علاوه بر سفرهای جغرافیایی و تاریخی، شاعر و نویسنده رمانتیک سفرهای واقعی نیز دارد و خاطرات این سفرها را در آثار خود منعکس می‌کند. رمانتیک‌ها در سفرهای رؤیایی خود در آرزوی یافتن محیطی زیبا و مجلل و بالاخره آن زیبایی مطلوب هستند که هنرمند رمانتیک آرزوی نیل به آن را دارد. این نوستالژی برای «بهشت گمشده» اغلب با جستجو برای آنچه گم شده و از کف رفته است، همراه است. از نظر لوکاج (Lokag) جوان «عصر طلایی» رمانتیک‌ها نه فقط به گذشته متعلق است، بلکه هدف نیز هست و وظیفه هر فرد رسیدن به آن است.» (همان، ص ۱۳۳)



یکی دیگر از مبانی نوستالژی در مکتب رمانتیک، «نوستالژی» دوری از بهشت و روح ازلی است. در این حالت شاعر احساس می‌کند از اصل خود دور شده است و مانند یک تبعیدی در این «غریستان» زندگی می‌کند. شلگل شاعر معروف رمانتیک در تعریف این احساس می‌گوید: «روح در زیر بید بنان گریان تبعید است. روح که جایگاه معنویت در انسان است، به دور از خانه و کاشانه پدری و واقعی در این دنیا زندگی می‌کند.» (لوی، میشل و رابرت سهیر، ۱۳۸۳، ۱۳۱) این دیدگاه همانطور که الیاد در کتاب «اسطوره، رؤیا و راز» می‌گوید، در میان عرفای جوامع مختلف وجود دارد. در ایران قبل از اسلام نیز مانویان معتقد بودند: «روح ما ذره‌ای از روشنایی است که در کالبد تیره تن اسیر شده، نی دور افتاده از اصل خویش است و باید به جایگاه اصلی خود باز گردد.» (دستغیب، ۱۳۷۳، ص ۲۲۱).

### نوستالژی و خاطره

نوستالژی و خاطره ارتباط تنگاتنگی با هم دارند. به عبارت دیگر یکی از ستون‌های اصلی نوستالژی بازگویی و یادآوری بیش از حد خاطره است. خاطره را می‌توان یک تجربه شخصی از تاریخ نامید. بنابراین همین تجربه شخصی از طریق خاطره، ما را با تاریخ گذشته و سنت مرتبط می‌کند. داشتن خاطره برای هر فرد طبیعی است، اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دلنگی می‌کند. این همان حالت روانی است که خاطره شناسان آن را «تراکم خاطره» (Recollection) می‌نامند. طیف دیگر این حالت کمبود خاطره است که روان‌پزشکان آن را «فراموشی» (Forgetting) می‌گویند. «خاطره» یادآوری گذشته است و عمدتاً مفهوم فردی و شخصی دارد. براین اساس خاطره به دو نوع: خاطره فردی و خاطره جمعی تقسیم می‌شود.

### خاطره فردی

ری (Ray) در مقاله‌ای با عنوان (خاطره، فراموشی و نوستالژی در خانواده درمانی) حسن دلنگی را مهم‌ترین عامل تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند. (ری، ۱۹۹۶، ص ۸۲).

کلیهٔ حوادث برجستهٔ خاطره سازی که در زندگی ادیبان پیش آمده، به شکل بارز در آثار آنها منعکس شده است و برخی از این پیشامدها به گونه‌ای است که شاعر همیشه در آن زمان به سر می‌برد. (Flash back) برای کسی که در جوانی یا پس از آن، از زندگی چندان لذتی نمی‌برد، خاطرهٔ روزهای بچگی و غفلت‌ها و بازی‌های کودکانه لذت بخش است.

نیما یوشیج در یادداشتی به تاریخ تیرماه ۱۲۹۹ ق، آن زمان که بیست و سه ساله بود، با عنوان «روزهای بچگی» چنین می‌نویسد: «چه روزهای خوشی است! هرگز فراموش نمی‌کنم روزهای بچگی را که به سرعت می‌گذشت. خیالات گوناگون از هر طرف مرا احاطه داشت و به تندی برق در من می‌گشتند. هر خیالی مرا به کار مخصوصی مایل می‌ساخت... خیالات بچگانه، خیالات مقدسی است. شقاوت و خطاکاری در باطن آن‌ها راه ندارد.» (طاهباز، ۱۳۸۰، ص ۱۹۳)

عشق و زندگی عاشقانه، سفرهایی که به نوعی در زندگی فرد تأثیر گذاشته، همه خاطرات فردی است که تکرار آنها به خاطر نارضایتی از وضع موجود است و منجر به ایجاد حس دل‌تنگی می‌گردد.

### خاطرهٔ جمعی

«موریس هالبواکس» (M. Halbowax) جامعه‌شناس فرانسوی در کتابی با عنوان «خاطرهٔ جمعی» به مفهوم خاطرهٔ جمعی می‌پردازد و جنبه‌های مختلف آن را برمی‌شمارد. «هالبواکس» به این موضوع به گونه‌ای عمیق توجه و جنبه‌های مهمی از آن را مطرح کرده است. وی این واقعیت را یادآور می‌شود که علی‌رغم شخصی بودن خاطره، آن را با دیگران تقسیم می‌کنیم. خاطره‌ای که به اشتراک گذاشته می‌شود، مقامی اجتماعی می‌یابد. اگر من نوعی می‌توانم خاطراتم را بازگو کنم به این دلیل است که بازگو کردن یک عمل اجتماعی است. عملی اجتماعی که آنرا خاطرهٔ یکی را به خاطرهٔ دیگری متصل می‌سازد و چیزی را سبب می‌شود که من توان آن را تبادل خاطره‌نماید. یعنی همان چیزی که فیلسوف



آلمانی دیگری آن را «پیچیدگی خاطره» می‌نامد. به عبارت دیگر، ما به حکایاتی تعلق داریم که به لطف بازگو کردنشان گویی برایمان به صورت جمعی رخ می‌دهند. بنابراین عمل بازگو کردن، اولین حلقهٔ ارتباطی میان خاطرهٔ فردی و جمعی است. نشانه‌های دیگری نیز از خاطره به عنوان «مایملک جمعی» وجود دارد. مثلاً اکثر خاطرات، خاطراتی شخصی نیستند، بخشی از این خاطرات را از دیگران شنیده‌ایم و یا در خانواده فراگرفته‌ایم. این خاطره‌ها به حکایت تاریخی جامعه‌ای تعلق دارند که من عضوی از آن هستم. از آن جا که در خاطرهٔ جمعی تعداد زیادی از انسان‌ها مشترکند، حسن‌همدردی بیشتری ایجاد می‌شود. احساس دلتنگی و نوستالژی ممکن است نسبت به یک فرهنگ و اجتماع گذشته باشد. مثلاً ایران باستان، صدر اسلام و ... این دلتنگی نسبت به سنت و یا گذشته زمانی به وجود می‌آید که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عمیقی در یک جامعه شکل گرفته باشد. در آثار شاعرانی که در این مقاله، بررسی گردیده‌اند در موارد متعدد به نوستالژی مربوط به خاطرات، چه فردی و چه جمعی، برمی‌خوریم که هر کدام با زبان شعر آن را بازگو کرده‌اند. به عنوان مثال در باب خاطرهٔ جمعی، مهدی اخوان ثالث پیوسته در خاطرهٔ جمعی ایران باستان شواهد بسیار دارد.

### شاعران و خاطرهٔ جمعی

یکی از جنبه‌های خاطرهٔ جمعی گذشتهٔ دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری هر قومی است. در هر نسلی هنرمندانی هستند که عهد باستان را برتر از روزگار خود می‌دانند و زندگی سنتی را به زندگی جدید ترجیح می‌دهند. مثلاً برخی از مردم عصر رنسانس دلتنگی قرون وسطی را داشتند و شاعران عصر مسعودی دلتنگ بخشش‌های عصر محمودند، و یا کسانی بوده‌اند و هستند که از پیشرفت صنعت و تکنولوژی ابراز بیزاری کرده‌اند و ذهن خود را با زندگی سنتی و با سادگی آن زمان مشغول و مشغوف ساخته‌اند. یکی از شاعرانی که در باب خاطرهٔ جمعی ایران باستان حساسیت خاصی دارد، مهدی اخوان ثالث (م. امید) است. بازگشت اخوان ثالث پیش از آن که به کودکی و به آغاز زندگی باشد، تا خود را از مرگ دور کند، به گذشتهٔ تاریخی وسیع تری است. بازگشت به

عهد باستان، به دوران قهرمانان جاودان و اسطوره‌های نامیرا: رستم و زال، زرتشت و مزدک و به خصوص به «اسطوره‌های بازگشت» مانند: سوشیانت و بهرام ورجاوند است. اخوان ثالث در «آخر شاهنامه» از رؤیای شاعری حکایت می‌کند که دوره زرین تاریخ قوم را به یاد آورده و خود را در آن ملکوت گمشده می‌بیند:

این شکسته چنگک بی قانون/ رام چنگک چنگی شوریده رنگ پیر/.... /خویش را در  
بارگاه پرفروغ مهر/ طرفه چشم انداز شاد و شاهد زرتشت/ با پریزادی چمان و سرمست/  
در چمنزاران پاک و روشن مهتاب می‌بیند. (آخر شاهنامه، ۱۳۶۹، ص ۷۹)

شاعر در ادامه به گذشته درخشان باستانی اشاره می‌کند که امپراطوری ایران کر و فری داشت:

ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم/ شاهدان شهرهای شوکت هر قرن/ ما/ یادگار عصمت  
غمگین اعصاریم. (همان، ص ۸۳)

به طور کلی فضای حاکم بر این شعر، نوپیدی و در هم ریختگی ارزش هاست که شاعر آن را به صورت شخصی و واقعی به تصویر می‌کشد. شاعر و آوازخوان قوم، چنگی شکسته دارد و قصه غمگین غربت را می‌سراید. بنابراین می‌توان گفت که شکست جنبش ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باعث شده که شاعر به گذشته باستانی و تاریخی ایران برگردد و بدین گونه با پناه بردن به گذشته افتخارآمیز، دردهای خود را تسکین بخشد. در واقع بازگشت به گذشته پر افتخار نوعی اسطوره نجات برای شاعر است. او می‌خواهد با این اسطوره سازی که «ما فاتحان قلعه‌های فخر تاریخیم» و یا «راویان قصه‌های شاد و شیرینیم» از موقعیت اجتماعی و سیاسی عصر خود و هم‌نسلانش سخن گوید.

#### نوستالژی دوری از وطن (غم غربت)

توربر (Thurber) مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود. (توربر، ۱۹۹۹، ص ۸۸).





با این حال تعاریف علمی و دقیق تر در مورد احساس غربت تنها در بیست سال اخیر بیان شده است. برای مثال، فیشر (Fisher) و هود (Hood) (۱۹۸۸ - ۱۹۸۷) احساس غربت را یک حالت هیجانی، انگیزشی، و شناختی پیچیده می‌دانند که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و در ماندگی ناشی از تفکر دربارهٔ خانه است. اصطلاح احساس غربت، واکنش‌هایی را شامل می‌شود که جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را دربر می‌گیرد. (آرچر، ۱۹۹۸، ص ۴۰۷) دونز (Downs) نیز نشان داده است که فراوان‌ترین تعاریف دربارهٔ احساس غربت، اشاره به از دست دادن یا آرزوی در خانه بودن، و از دست دادن اعضای خانواده و احساس تنهایی و غمگینی است.

تیلبرگ (tilburg) احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلُق افسرده، شکایت جسمانی و بازخوانی گستردهٔ اندیشه (Ruminativa thoughts) دربارهٔ خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود. احساس غربت مفاهیم مشابهی مانند: اضطراب جدایی، غم (grieta) و اندوه و افسردگی (depressin) دارد. در نتیجه می‌توان دلایل احساس غربت را در موارد زیر مشاهده کرد:

- جدایی از محیط خانه و زندگی فرد

تغییر مکان دائمی انسان، از دست دادن اعضای خانواده، مشکلات ناسازگاری و احساس تنهایی.

از دست دادن اعضای خانواده، مشکلات سازگاری، احساس تنهایی

اما آنچه که در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد همان جدایی از محیط خانه (وطن) است. (تیلبرگ، ۱۹۹۷، ص ۸۰۲) اغلب روان‌شناسان نیز بر این باورند. نشستن در غربت، دور از دوستان و همزبانان و همدلان موجب می‌گردد که انسان هر روزه و به طور متناوب به گذشتهٔ خود بازگردد تا شاید بتواند کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید. غم غربت و دل‌تنگی میهن در افرادی که از وطن خود به دور دست مهاجرت کرده‌اند، بسیار شدید است. در زمینهٔ ارتباط نوستالژی و مهاجرت، بیلی (Bellelli) و آماتولی (Amatulli) در مقالهٔ «نوستالژی، مهاجرت و خاطرهٔ جمعی»



توضیح می‌دهند که چگونه نوستالژی با پدیده مهاجرت ارتباط دارد. آنان متذکر می‌شوند که نباید این حس را به سطح فردی تنزل دهیم، بلکه این حس در «حالت جمعی» (interpersonal Level) هم کارکرد دارد. (همان، ۱۰۶)

بررسی زمینه‌های نوستالژی در اشعار نیمایوشیج و مهدی اخوان ثالث  
الف: نیما یوشیج (۱۳۳۸ - ۱۲۷۶ ه. ش)

### نوستالژی غم غربت

یکی از درون مایه‌های شعر نیما، غم غربت است، او با تمام قدرت شاعرانه و نوآوری‌های بدیع در بیان احوال خود، گریزی به روستا می‌زند. گاه به یاد آن اجاقی می‌افتد که روزی یا شبی یا روزگارانی آتش در آن روشن بود و گرما و روشنی می‌پراکند و گرسنگان را خوراک تازه می‌داد، و جمعی را بر گرد خویش می‌آورد و شادی می‌بخشید. اکنون افسرده و خاموش افتاده و تنها نقشی پریشان از روزگار و زندگی رفته در آن پیداست. این همان درون پرشور و پرجوش و خروش شاعر است که اکنون با انبوهی خاطره و طرحی ذهنی از تب و تاب افتاده و افسرده؛ این غم غربت در شعرهایی چند از نیما بیان شده است. نیما به یاری فضاسازی شگفت، نگاه‌ها را بر فراز کوه‌های جنگلی در غروب می‌برد، نیرومندترین احساس را از حال دل گرفتگی و غم غربت در خواننده ایجاد می‌کند.

در نامه‌ای که نیما یوشیج به تاریخ هیجدهم بهمن ۱۳۱۰، از آستارا، خطاب به برادرش لادبن در شوروی می‌نویسد، تعلق خاطر بیش از حد خود را به زادگاهش (یوش) بیان می‌کند و زادگاه خود را وطن معرفی می‌کند: «می‌دانی که من چقدر به یوش علاقه دارم. قطعاً همان قدر هم تو به آن علاقه داری... سرگذشت‌هایی را که از زندگی کوه نشین‌های قفقاز در یازده سال قبل با هم می‌خواندیم بیشتر از همین نقطه نظر، در نظر ما دلچسب واقع می‌شد که شباهت به زندگانی بیلاقی خود ما داشت. یک تکه از این کوه‌ها و دره‌های قشنگ نیست که ما در آن خاطراتی نداشته باشیم. مملو از خون و خیال ماست. کلمه وطن



را من همه وقت برای همین نقطه استعمال کرده‌ام، چه در شعرم چه در نوشته‌ام» (طاهباز، ۱۳۸۰، ص ۱۹۳). همچنین در جایی دیگر می‌نویسد: «یوش وطن من است. من وطنم را دوست دارم برای اینکه طبیعت آن را خراب می‌کند نه سستی و بی‌استقلالی» (همان، ۲۲۵). وطن برای نیما همان روستای کوچک زادگاه اوست. وطن نیما آن جایی است که او به دنیا آمده است و در آن با آب و خاک و درخت و کوهش دوست بوده است. غم غربت برای او دوری از جنگل است. از نمونه های زیبایی که نیما در اشعار خود تصویر ماندگاری را از غم غربت به خواننده منتقل می‌کند، قسمت هایی از منظومه زیبای «قصه رنگ پریده، خون سرد» است. که نیما در دوری از وطن (روستا) سروده است. آن هنگام که او از زندگی شهری به ستوه می‌آید، آرزوی دوباره رفتن به روستا را دارد. پس برای او هیچ چیز سر جای خودش نیست. تنها جایی که می‌توان بدان پناه برد کوهستان و جنگل و طبیعت روستایی است که هنوز از هجوم مظاهر زندگی شهری مصون مانده است. هر کجا که این غربت او را می‌آزارد، او تصویری از پاکی روستا در ذهن خود تصویر می‌کند.

... / من از دونان شهرستان نیم / خاطر پر درد کوهستانیم / کز بدی بخت در شهر شما /  
روزگاری رفت و هستم مبتلا / هر سری با عالم خاصی خوش است / هر که را یک چیز  
خوب و دلکش است / من خوشم با زندگی کوهیان / چونکه عادت دارم از طفلی بدان / به  
به از آن جا که ماوای من است / و ز سراسر مردم شهر ایمن است (نیما، ۱۳۸۰، ص ۲۶)

نیما در پایان این بند، به خاطر دوری از وطن، که همان زادگاهش است، فریاد می‌کشد و آرزو می‌کند که کسی گرفتار چنین دوری و غربتی نشود. انس با طبیعت که یادگار سال های کودکی و جوانی اوست همچنان او را به سوی زادگاه خود می‌کشاند و هیچ جای دیگر نمی‌تواند شاعر را از طبیعت مأنوس خود جدا کند.

وای بر من، کو دیار و خانمان؟ / خانه من، جنگل من، کو، کجاست؟ / حالیا فرسنگ ها  
از من جداست / بخت بد را بین چه با من می‌کند / دورم از دیرینه مسکن می‌کند / یک  
زمانم اندکی نگذاشت شاد / کس گرفتار چنین بختی مباد. (همان، ص ۲۷)



یکی دیگر از شعرهای نوستالژیکی نیما شعر «به یاد وطنم» است. شاعر در این منظومه نوستالژیکی کوه فراکش را مورد خطاب قرار می‌دهد. «فراکش» کوهی است که در جوار یوش، زادگاه نیما قرار دارد. شاعر در غم غربت و دوری از زادگاهش، از درد و رنجی که در شهر به جانش هجوم آورده با کوه فراکش سخن می‌گوید، و شاید همان رنجی است که خود بدان اشاره می‌کند: «مایه اصلی اشعار من رنج است.» (براهنی، ۱۳۷۱، ص ۷۹۴).

ای «فراکش» دو سال می‌گذرد / که من از روی دلکشت دورم / نیست با من دلم زمن  
بپرد / که چه سوی تو باز مهجووم / من در این خانه‌های شهر، اسیر / همچو پرنده در میان  
قفس / گویا دزدم از بسی تقصیر / شده‌ام در خور چنین محبس. (نیما، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸)

در همان سالی که نیما منظومه «به یاد وطنم» را سرود، منظومه دیگری به نام «تسلیم شده» را سروده بود که از جهت زمانی نسبت به منظومه «به یاد وطنم» تقدّم دارد. شاعر در این منظومه نوستالژیکی احساس غربت و تنهایی خود را بیان می‌کند و از بازی‌های روزگار می‌نالند و بر گذشته حسرت می‌برد:



شده‌ام فرد و گشته‌ام تسلیم / مثل یک شاخه در کف امواج / برده هنگامه‌های صعب  
والم / برگ‌های مرا که تاراج / مانده‌ام هر کجا تن یکه. (همان، ص ۱۱۱)

در شعر «در جوار سخت سر»<sup>(۴)</sup>، نیما خود را مرغی می‌داند که از آشیانه خود دور شده است:

من که دورم از دیار خود، چو مرغی از مقر / همچو عمر رفته، امروزم فراموش از نظر /  
گر مرا پیوند از غم بگسلد او را چه سود؟ / می‌کند در پیش این دریا، غم من، چه نمود؟  
(همان، ص ۱۵۸)

در ادامه، شاعر با نگاه به موج‌های دریا که آن را چون انسانی تصویر کرده، لب به سخن می‌گشاید و غم‌های دیرینه را فرا یاد می‌آورد:

وبه هر دم لب گشاده حرف غمگین می‌زند / حرف او در من غم دیرینه ام نو می‌کند.  
(همان، ص ۱۵۸)

و در پایان شاعر از غم غربت و دوری از خانه می نالد و آرزوی در وطن بودن را در سر می پروراند:

هر نگاه من به سویی، فکر سوی آشیان / می کند دریا هم از اندوه من با من بیان / ..... /  
تا فرود آیم بدان سوهای تو یک روز من / کاش بودم در وطن، ای کاش بودم در وطن<sup>(۵)</sup>  
(همان، ص ۱۵۹)

### نوستالژی دوران کودکی و جوانی

نیما در قسمت هایی از منظومه « قصه رنگ پریده، خون سرد» که مفاصل اجتماعی را به طور غیر مستقیم تصویر می کند و در واقع «سند اتهامی است که شاعر بر ضد جامعه عصر خود ارائه می کند» (یا حقی، ص ۴۲) به یاد دوران کودکی می افتد که در آن دوران شادمان، سرزنده و کامروا بوده است و اکنون پریده رنگ، رنجور دردمند است، با خونی سرد.

کودکی کوا شادمانی ها چه شد؟ / تازگی ها، کامرانی ها چه شد؟ / چه شد آن رنگ من  
و آن حال من... / محو شد آن اولین آمال من / شد پریده رنگ من از رنج و درد / این منم،  
رنگ پریده، خون سرد. (مجموعه اشعار، ص ۲۱)

در جایی دیگر از همین منظومه، شاعر به یاد روزگاران خوش کودکی می افتد، این که در آن وقت هیچ غم و غصه ای نداشته و با کودکان دیگر شاد و خوشحال روزگار می گذرانده است، اما اکنون آن ایام سپری شده و حسرت آن روزگاران در ذهن او باقی مانده است:

ای دریا روزگار کودکی / که نمی دیدم از این غم ها، یکی / فکر ساده، درک کم،  
اندوه کم / شادمان با کودکان دم می زدم / ای خوشا آن روزگاران، ای خوشا / یاد باد آن  
روزگاران دلگشا! / گم شد آن ایام، بگذشت آن زمان / خود چه ماند در گذرگاه جهان؟  
(همان، ص ۳۲)

در قطعه ای دیگر، به نام «یادگار»، با اشاره به زمان و اعمال و حالات کودکی به زنده سازی خاطرات کودکی می پردازد. او در این اشعار از روزهای رفته به حسرت یاد می کند و به یاد روزهای اولیه زندگی خود که در جنگل و طبیعت زیبا بزرگ شده، اشاره می کند:



در دامن این مخوف جنگل / و این قله که سر به چرخ سوده است / اینجاست که مادر  
من زار / گهواره من نهاده بوده است. (همان، ۶۷)

سپس شاعر به ایامی که با بره‌ها در دل کوهستان و طبیعت هم‌آغوش بوده، اشاره  
می‌کند:

اینجاست که من به ره فتادم / بودم با بره‌ها هماغوش / ابرو گل و کوه پیش چشمم /  
آوازه زنگ گله در گوش / با ناله آب‌ها هماهنگ. (همان، ۶۷)

نیما، جنگل و طبیعت را خانه خود می‌داند، زیرا در آنجاست که نشان بچگی‌ها یافت  
می‌شود:

اینجا همه جاست خانه من / جای دل و پُرفسانه من / این شوم و زیون دلم که گم کرد /  
از شومیش آشیانه من / اینجاست نشان بچگی‌ها. (همان، ۶۷)

آنگاه شاعر از قصه گفتن‌های مادر بزرگش در آن دوره یاد می‌کند:

هیچم نرود ز یاد کآنجا / پیره زنکی رفیق خانه / می‌گفت برای من همه شب / نقلی به  
پسند بچگانه / تا دیده من به خواب می‌رفت. (همان، ۶۷)

شاعر در ادامه این شعر، خاطرات روزگار کودکی را بازگو می‌کند؛ از بردن بره‌ها  
و بزغاله‌ها به صحرا تا بازی کودکانه بارفقاییش و تا این که:

اینجاست که عشق آمد ساخت / از حلقه بچه‌ها مرا دور / خنده بگریخت از لب من /  
دل ماند ز انبساط مهجور / دیده به فراق قطره‌ها ریخت<sup>(۶)</sup> (همان، ص ۶۷)

بی‌گمان خاطرات جوانی و روزهای گذشته ایام جوانی نوعاً با عشق توأم است. این  
حالت نیز مثل ایام کودکی باعث حس نوستالژیک در شخص می‌شود. نیما در شعر «افسانه»  
که یادگار دوره جوانی اوست، گوشه‌های دل خود را می‌کاود و قصه عشق و ناکامی و  
سرخوردگی خویش را بازگو کرده و نهایتاً بدینی‌ها و ممرات‌های زندگی خود را طرح  
می‌کند. (آرین پور، ۱۳۷۶، ص ۵۸۹).

قصه عاشقی پرزیمم / گر مهییم چو دیو صحراری / و مررا پیرزن روستایی / غول خواند  
ز آدم فراری / زاده اضطراب جهانم / (مجموعه اشعار نیما، ص ۴۴).



نیما در این منظومه، دریافت خود را از ناپایداری و زودگذری عمر و فریب رنگ‌ها و هوس‌ها و آرزوها بیان می‌کند و هر جا فرصت می‌یابد صحنه‌ها و منظره‌های زیبایی را از گذشته و دوران جوانی خود، از شب زنده‌داری شبانان در کنار آتش، از لطافت بهار در میان دره‌ها و دامان کوه‌ها - صحنه‌هایی که با اندوه و حسرت دوری از آن عهد و زمان ناپود شده، در آمیخته است - تصویر می‌کند:

عاشق «تو یکی قصه‌ای؟» / افسانه.. آری، آری / قصه عاشق بی‌قراری / ناامیدی، پراز  
اضطرابی / که به اندوه و شب زنده‌داری / سالها در غم و انزوا زیست / (همانجا).

«افسانه» از حیث طرح، شباهت زیادی به شعر «Lesnuits» آلفرد دوموسه دارد. این شعر از یک طرف گفتاری است بین عاشق مایوس و از طرف دیگر افسانه، دقیقاً سمبولی از تجارب و خاطرات گذشته شاعر است. «آزند، ۱۳۶۳، ص ۱۸۹»

به هر حال نیما در این دوره متأثر از رمانتیسیم فرانسه است و بعضی از وجوه رمانتیسیم را در شعر نیما - و شاعرانی که پیرو او بودند - می‌بینیم. شهریار در «افسانه شب» و «دومرغ بهشتی» و حتی در «سرود آبشاران» از همین رمانتیسیم متأثر است.

### نوستالژی دوری از معشوق

نیما یوشیج در دوره جوانی به دختری از اهالی روستا به نام «هلنا» دل باخت. اما دختر حاضر نشد به کیش وی درآید، این دلدادگی بی نتیجه ماند و پیوند محبت گسیخته شد. پس از این شکست عاطفی، نیما به دختر دیگری از اهالی کوهستان به نام «صفورا» دل بست. پدر و خانواده نیما با ازدواج این دو راضی بودند، اما به دلیل آنکه دختر حاضر نشد به تهران بیاید و در قفس شهر زندانی شود، این پیوند هم هرگز صورت نگرفت و به جدایی انجامید. نیما دیگر او را ندید و مدت‌ها اندیشه عشق برباد رفته، خاطر پریشان او را به خود مشغول می‌داشت. شکست در دو عشق ناکام، روح سرکش و خاطر آشفته شاعر را آشفته‌تر کرد. برای فرار از این آشفتگی بود که به سراغ دانش و هنر رفت. خود او بعدها در زندگی نامه خویش به این قضیه دلدادگی‌هایش اشاره کرده است: «آشنایی با زبان خارجی راه تازه‌ای را در پیش چشم من گذاشت. ثمره کاوش من در این راه بعد از جدایی از مدرسه



و گذرانیدن دوران دلدادگی بدانجا می انجامد که ممکن است در منظومه افسانه من دیده شود.» (طاهباز، ۱۳۶۹، ۱۰)

اکنون، نگاهی گذرا به بازتاب شکست عاطفی در شعر نیما یوشیج می اندازیم:  
نیما در قسمت‌هایی از منظومه «قصه رنگ پریده، خون سرد» در بیان آن عشق جان سوز خود می گوید:

قصه‌ام عشاق را دلخون کند، / عاقبت خواننده را مجنون کند / آتش عشق است و گیرد  
در کسی / کاو ز سوز عشق، می سوزد لبی / قصه‌ای دارم من از یاران خویش / قصه‌ام از  
بخت و از دوران خویش. (مجموعه اشعار، ۱۷)

و در ادامه این شعر ناکامی و شکست خود را به تصویر می کشد و خود را آواره‌ای می داند که نه غمخواری و نه یاری دارد:

عشقم آخر در جهان بد نام کرد / آخرم رسوای خاص و عام کرد / وه! چه نیرنگ و چه  
افسون داشت او / که مرا با جلوه مفتون داشت او / عاقبت آواره‌ام کرد از دیار، / نه مرا  
غمخواری و نه هیچ یار / ..... / وای بر حال من بدبخت! وای! / کس به درد من مبادا مبتلای!  
(همان، ۲۱)

ای دریغا روزگار کودکی / که نمی دیدم ازین غم‌ها، یکی / فکر ساده، درک کم،  
اندوه کم / شادمان با کودکان دم می زدم / ... (همان، ۳۲)

اما، نیما، در شعر افسانه، که گفته اند این شعر را به خاطر «صفورا» گفته است، نتوانسته تأثیر خود را از احساس نوستالژیکی حاصل از دوری معشوق نادیده بگیرد. از این رو این مسأله بر فضای کلی شعر حاکم گردیده است. با این حال نیما همان عاشق دردمندی است که در «افسانه» نیز رخ می نماید. نیما در این یادگار دوره جوانی، گوشه‌های دل خود را می کاود. قصه عشق و ناکامی و سرخوردگی خویش را باز می گوید. در واقع بدبینی‌ها و ممرارت‌های زندگی خود را مطرح می کند. این منظومه غزل عاشقانه پر شوری از نوع جدید است که با لحن و آهنگی سوررئالیستی سروده شده است. عاشق «افسانه» همان عاشق رنج کشیده و بدبین «قصه رنگ پریده» است، که از زندگی بیزارتر و در زیر ضربه‌های غم





ها و ناکامی‌ها، سرسخت تر و آبدیده تر شده است. در پایان این داستان، عاشق، عشق و دل خود را به دست «افسانه» می سپارد که او هم خود را به وی واگذارد تا اگر روزگاری فرصتی مانند با هم در صفا باشند و همدل و همزبان و هماهنگ در آن دره تنگ که «بهین خوابگاه شبان هاست»، غمزده و دلتنگ با هم بسریند. با وجود اینکه نمی توان شعر «افسانه» را خلاصه کرد، اما ما در اینجا قطعات کوتاهی از این شعر را به عنوان نمونه نقل می کنیم و با این شعر زیبا به داستان ناکامی عشق نیما یوشیج پایان می دهیم:

..... / ای دل من، دل من، دل من / بینوا؛ مضطرا، قابل من / با همه خوبی و قدر دعوی / از تو آخر چه شد حاصل من / جز سرشکی به رخساره غم؟ / ..... / عاشق: «تو یکی قصه ای؟» / افسانه: «آری، آری» / قصه عاشق بی فراری / ناامیدی، پر از اضطرابی / که به اندوه و شب زنده داری / سال‌ها در غم انزوا زیست / ناشناسی دلم برد و گم شد / من پی دل کنون بی قرارم / لیکن از مستی باده ای دوش / می روم سرگردان و خمارم / جرعه ای بایدم، تا رهم من.»

عاشق: تو دروغی، دروغی دلاویز / تو غمی، یک غم سخت زیبا / بی بها مانده عشق و دل من، / می سپارم به تو، عشق و دل را / که تو خود را به من واگذاری / هان! به پیش آی ازین دره تنگ / که بهین خوابگاه شبان هاست / که کسی را نه راهی بر آن است / تا در اینجا که هر چیز تنهاست / بسرینیم دلتنگ با هم / ..... (مجموعه اشعار ۵۹-۳۸)

ب: مهدی اخوان ثالث (م. امید) (۱۳۶۹-۱۳۰۷ ه. ش.)

### نوستالژی غم غربت

غربت اخوان را می توان از دو جنبه بررسی کرد. یکی همان غربت و تنهایی است که معمولاً انسان‌ها با جدایی از زادگاه و محیط آشنای خود به آن گرفتار می شوند؛ این نوع غربت، از نظر روان شناسان، جدایی از محیط خانه و زندگی فرد است. افرادی که محل سکونت خود را عوض می کنند و از شهری دیگر نقل مکان می کنند به طور هم زمان در معرض ویژگی های محیط جدید و نیز جدا شدن از ویژگی های امن و آشنای محیط قبلی

قرار می‌گیرند و دستخوش هیجانات پس از جدایی از محیط خانه می‌گردند. اخوان ثالث هم از این قاعده مستثنی نبوده است. بازتاب این غم غربت در اشعار کلاسیک اخوان بویژه «ارغنون» به خوبی نمایان است. اخوان ثالث در سال ۱۳۲۷ شمسی که تازه برای سکونت از توس به تهران آمده بود، سوای مشقات و سختی‌های دیگر، اندوه غربت و دشواری زندگی در شهری ناآشنا و بی‌رحم نیز از جمله موجباتی بود که بیشتر از یار و دیار خود یاد کند و به اصطلاح نوستالژی وطن را در او عمیق‌تر گرداند. اخوان، این احساس خود را در شعری که برای استاد «گلشن آزادی» سروده است بیان می‌کند و خود را در دام بلافاصله‌ای می‌داند که از یار و دیار خود دور گشته است:

تا که از یار و دیار خود جدا افتاده‌ام

راست می‌خواهی بگویم در بلا افتاده‌ام

از بهشت عدن همچون رهنوردی تشنه لب

بر زمین تفتۀ ام‌القری افتاده‌ام

(ارغنون، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹)

سپس شاعر در ادامه شعر، زادگاه خود را بالقایی چون: «بهشت» و «گلستان رضا» و شهر ری را «جحیم» و «خانه طمع یزید» خطاب می‌کند. شاعر رنج و غم را مانند دو سنگ آسیا می‌داند و خود را مانند دانه‌ای می‌داند که در میان این دو سنگ گرفتار شده است:

رنج و غم همچون دو سنگ آسیا، من حبه‌وار

در میان این دو سنگ آسیا افتاده‌ام

(همان، ۱۱۰)

در پایان شعر، شاعر زادگاه خود را گلشن فضل، ادب، مجد و شرف... می‌داند که از آن دور گشته و امیدوار است که لطف فراگیر شاملش شود چرا که در غیر این صورت در بیابان فنا و نابودی افتاده است:

هم مگر لطف عمیمه باز گردد شاملم

ورنه ای «امید» در تیه فنا افتاده‌ام

(همان، ص ۱۱۰)



یکی دیگر از شعرهای نوستالژیکی اخوان ثالث در همین ایام، شعر «شکایت از ری» است، اخوان در این شعر دوباره از غربت می‌نالند و خود را جوان غریبی می‌داند که درد غربت او را به عذاب الیم و بلای عظیم دچار کرده است:

من کیستم؟ غریب جوانی  
همزاد با عذاب الیمی

در گوشه‌ای ز خطه تهران  
افتاده در بلای عظیمی

(همان، ص ۱۲۹)

سپس شاعر در ادامه این شعر می‌گوید که من «امید» بودم اما غم غریبی نامم را به «بیمی» نزول داده است:

بودم امیدی و غم غربت  
نامم نزول داده به بیمی

دورم ز شهر خویشت، دریغ  
درد بدی، بلای عظیمی

(همان، ص ۱۳۰)

مجموعه «ارغنون» اخوان ثالث سرشار از غم غربت و دوری است. شاعر در این کتاب در ستوه تنهایی و غربت خویش ناله‌های شکوه آمیز سر داده است.<sup>(۷)</sup> اما غربت دیگری که در بعضی از اشعار اخوان منعکس شده - و نگارنده دلیلی سوای دوری از زادگاه برای آن در نظر گرفته است، بازتاب مسئله شکست (سیاسی و اجتماعی) است که رنگی دیگر به این نوستالژی و غربت او می‌دهد. در ادامه این گفتار مسئله شکست و تأثیر آن را بر روحیه اخوان ثالث بررسی می‌کنیم: اخوان ثالث به عنوان شاعری سیاسی خود را هوادار مبارزان بویژه مبارزان چپ می‌دانست «شکست جنبش ملی، شکستی سخت بود. جامعه در وجود نبرد نبرد آزمایشان جدید به آینده ای درخشان چشم می‌دوخت و پیروزی را در دو قدمی خود می‌دید. مردم تجربه های عمیق سیاسی نداشتند و از موقعیت جهان و بند و بست های



پس پرده بی خبر بودند. از این رو هنگامی که، شکست، همچون فرمان قاطع «سرنوشت» فرود آمد، بر حیرتشان افزود.» (دستغیب، ۱۳۷۳، ص ۱۲۰)

دوره شکست برای اخوان دوره ای است که: «این مردم از پای در آمده اند. از یاری او سر باز زده اند و سبب شکست شده اند...» (مختاری، ۱۳۷۲، ص ۴۴۹) تا اینکه «اجتماع اخوان را عقب زده، هوش و هوشیاری او را سخت در هم کوبیده، ونوعی شکست را پس از این همه سر خوردن از حرکت های پی در پی قبول کرده است و شعرش شعر شکست است، شکستی اجتماعی» (براهنی، ۱۳۷۱، ص ۱۰۰۱) از همین روی او شاخص ترین چهره شاعری معاصر است که شکست سیاسی و اجتماعی عمیق ترین تأثیر را در اندیشه شعریش برجای نهاده است. یکی از ویژگی های شعری شاعران این عصر - از جمله اخوان ثالث - که در نتیجه شکست بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وجود آمد، یأس و ناامیدی عجیب و غریبی است که در اشعارشان سایه افکنده است. اخوان از این یأس و ناامیدی ها وصف های دقیقی به نمایش گذاشته است:

روح سیه پوش قبیله ماست / با طور و طومار غم قومش / در سازها چون راز پنهان / در  
آتش آوازا پیدا است / این روح مجروح از قبیله ماست / از قتل عام هولناک قرن ها  
جسته... (از این اوست، ۱۳۸۲، ص ۵۸)

شاعر اندوهگین، نسل مبارزان شکست خورده کودتای ۲۸ مرداد بود. او مرثیه اخوان «وطن مرده خویش» و «چاووشی خوان قوافل حسرت و...» است (براهنی، ۱۳۷۱، ۹۶۷) او به راستی مرثیه خوان وطن مرده خویش است:

گویند که «امید و چه نومید!» ندانند  
من مرثیه گوی وطن مرده خویشم

(ازغنون، ۶۷)

او در وطنی مرده و خاموش زندگی می کند؛ انگار شهریار «شهر سنگستان» است شهری دزد زده و ثروت به یغما رفته، آواره و خموش که امیدی به رستگاری اش نیست:

بگو آیا مرا دیگر امید رستگاری نیست / صدا نالنده پاسخ داد: / «... آری نیست!» (از

این اوستا، ۲۷)

این مسائل سراسر بازتاب همان ناملایمات اجتماعی عصر شاعر است که سایهٔ یأس و ناامیدی در اشعارش سایه افکنده و آنها را بدین گونه در اشعار خود منعکس کرده است. در ادامهٔ این گفتار به بررسی چند شعر از اخوان می‌پردازیم. [پس از رویدادهای دردناک سال سی و دو، «امید» به زندان افتاد. در زندان شعری به نام «فراموش» سروده که در آن از خود به منزلهٔ باغچه‌ای یاد کرده است که دمیده و فراموش شده و نشانش را در زندان باید جست. بی‌گمان نمونه‌های اندیشهٔ شکست را باید در این شعر یافت. اما ادامهٔ این شکست و تنهایی امید را باید در شعر «فریاد» که ضربه‌هایی است که دریافت کرده و تصویری از آیینۀ زندگانی است، جستجو کرد. امید که این شعر را در زندان سروده از آتشی فریاد می‌کند که در خانه و هستی اش افتاده است و هیچکس از همسایگان آسوده و خفته در چنان شبی به یاریش نمی‌شتابند و او همچنان از این که همه چیزش در حال خاکستر شدن است، فریاد بر می‌آورد و تنهاست:

.... / وای برمن، همچنان می‌سوزد این آتش / آنچه دارم یادگار و دفتر و دیوان / و آنچه دارد منظر و ایوان / ..... / سوزدم این آتش بیدادگر بنیاد / می‌کنم فریاد، ای فریاد! ای فریاد (زمستان، ۷۸)

اما اندوه و دریغ و افسردن در تنهایی اجتماعی شکست، پس از این، در شعر «مشعل خاموش» عمق بیشتری به خود می‌گیرد و بر حسرت شاعر رنگی دیگر می‌بخشد:

لب‌ها پریده رنگ و زبان خشک و چاک چاک / رخساره پر غبار غم از سالهای دور / در گوشه‌ای ز خلوت این دشت هولناک / جوی غریب مانده بی‌آب و تشنه کام / افتاده سوت و کور / .... (همان، ۷۹)

این شعر چون آشیانهٔ متروک در سیاه دشت؛ پریشان و سوت و کور مانده است. و دریغ شاعر در پرسش پایانی از این تأکید بهره دارد که چه شد چنین شد. تا اینکه در شعر «پرنده‌ای در دوزخ»، نمایی محو از محورهای ذهنی پس از شکست هماهنگ می‌شود و سرانجام در شعرهای «نادر یا اسکندر» و «زمستان»، تنهایی شدید اجتماعی، از روند شکل‌گیری قطعی اندیشهٔ شکست خبر می‌دهد.

اخوان ثالث در شعر «زمستان» که باز ادامه همان حالات درونی شاعر در همان عصر است، از غم تنهایی و بیگانگی بیش از حدی که در جانش چنگ انداخته است او را می‌آزارد شکوه می‌کند. این نمودار برخورد شاعر است با فضای کشور پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و آنچه او را می‌آزارد: «محیط تنگ و بسته و خاموش، نبودن آزادی قلم و بیان، نابودی آرمان‌ها، تجربه‌های تلخ و پراکنندگی یاران و همفکران، بی‌وفایی‌ها و...» (یوسفی، ۱۳۷۴، ص ۷۳۵). در این سردی و پژمردگی و تاریکی است که شاعر، زمستان اندیشه و پویندگی را احساس می‌کند و در این میان آنچه او را بیش از هر چیز دیگری می‌آزارد غم تنهایی و بیگانگی است که در جان او چنگ انداخته است آنگاه وصف زمستان را چنین آغاز می‌کند:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / سرها در گریبان است. / کسی سر بر نیارد کرد  
پاسخ گفتن و دیدار یاران را / ننگه جز پیش پا را دید نتواند / که ره تاریک و لغزان است /  
و گز دست محبت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون / که سرما سخت و  
سوزان است / ... (زمستان، ص ۹۷)



در اینجا می‌بینیم که شاعر با وصف زمستان و مردم سرما زده، احوال خود را چگونه بیان کرده است. تا اینکه در بند آخر شعر، تصویری زیبا و عالی از این زمستان به دست می‌دهد. آنچه او از پدیده‌ها (هوا، خانه‌ها، حالت عابران، درخت‌ها، زمین، ماه و خورشید) در این شعر به تصویر می‌کشد، نمایی است محسوس و گویا از این فصل سرد؛ اما در عین حال در پس هر جز از آن گوشه‌ای از اجتماع ترسیم شده که چون همه در کنار یکدیگر قرار گیرد، تابلویی تمام از زمستانی عبوس و غمگین که شاعر در جان خویش و در دل جامعه احساس می‌کند به دست می‌دهد:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها  
پنهان / نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین / درختان اسکلت‌های بلور آجین / زمین دل  
مرده، سقف آسمان کوتاه / غبار آلود مهر و ماه / زمستان است. (همان، ص ۹۹)

در یک نگاه کلی به مسأله «شکست» در شعر اخوان ثالث، می توان گفت که «شکست» مضمون و حالت واحدی به بسیاری از شعرهایش بخشیده است. حالتی که از یک خشم و خروش نومیدانه به سوی یک نوحه سرایی خون بار می رود. شاعر در اشعارش شکست‌ها، حسرت‌ها، دریغ‌ها و نومیدی‌های خود را با طنینی گریه آلود می‌سراید. آواز او چون ناله چگوری است که از گور بر می‌خیزد و چنین آوازی «روح سیه پوش قبیله» است که از قتل عام هولناک قرن‌ها جسته و در این کنج حسرت مأمنی جسته است و رثای عهد و آیین عزیزانش را می‌خواند.

«دست بردار از این در وطن خویش غریب» (آخر شاهنامه، ۱۴۷)

### نوستالژی دوران کودکی و جوانی

اخوان در نوستالژی دوران کودکی و جوانی به پیری توجه خاصی دارد گویی پیری، منزل آخر یا فصل آخر است.

کمین کرده پیری چو دزدی توانا / که خواهد همه چیز از ناتوانی (پرواز ایام، ارغنون،

ص ۱۳۱)

جای دیگر گوید:

دیدنی آخر لعنت پیری به من هم رو نهاد / غم سرم بردست و دست آرنج و برزانو نهاد /  
روزها دیگر برایم کوچه‌های غربت است / کاین شب نفرین شده بن بست سویم رو نهاد  
(تورا ای کهن بوم و بر، ص ۴۰).

اخوان در جای دیگر، با عنوان «شکست جام جوانیم» می‌گوید:

شکست جام جوانیم و پیر شد دل من / دگر زجان، به درستی که سیر شد دل من / بد  
از بدتر آن زمان که سنگ سپهر / شکست جام جوانیم و پیر شد دل من (همان، ص ۱۰۸)  
در دفتر «در حیات کوچک پائیز» باز اخوان از این که به مرز پیری رسیده است،  
دردمندانه می‌سراید:

دو چندان جور، جان چندان کشید از عمر دلگیرم / که از عقد چهل نگذشته، چون  
هشتادبان پیرم (در حیات... مرغ تصویر، ص ۶۹)



در منظومه «پیغام» از آخر شاهنامه، اخوان بار دیگر در حسرت دوران جوانی چنین می‌سراید:

چون درختی در صمیم سرد و بی‌ایر زمستانی / هر چه برگم بود و بارم بود، / هر چه از  
فربلوح گرم تابستان و میراث بهارم بود، / هر چه یاد و یادگارم بود، / ریخته‌ست (پیغام،  
آخر شاهنامه، ص ۱۰۷)

### نوستالژی دوری از معشوق

معشوق برای اخوان تکیه گاه و پناه زیباترین لحظه های تنهایی و خلوت اوست. معشوق او دیگر آن معشوق آرمانی و تکراری سنتی در ادبیات فارسی نیست. معشوق، تکیه گاه غمگین ترین لحظه های عاشق است که اکنون در دوری از او حسرت نگاه هایش را می‌خورد:

ای تکیه گاه و پناه / زیباترین لحظه های / پر عصمت و پر شکوه / تنهایی و خلوت من /  
ای شط شیرین پر شوکت من / ..... / ای تکیه گاه و پناه / غمگین ترین لحظه های اکنون  
بی نگاهت تهی مانده از نور / در کوچه باغ گل تیره و تلخ اندوه / در کوچه های چه شب  
ها که اکنون همه کو (آخر شاهنامه، ص ۷۵).

با این تفسیر که اخوان ثالث از معشوق دارد به بررسی این نوستالژی از دیدگاه وی می‌پردازیم:

در میان شاعران مورد نظر در این پژوهش ماجرای عشق اخوان به معشوق خود بسیار دردناک و ناراحت کننده است. اخوان در دوران جوانی عاشق دختری به نام «توران» از اهالی گیلان می‌شود. اما این عشق نیز فرجامی خوش برای او به همراه ندارد و منجر به شکست می‌شود. بازتاب این شکست در بسیاری از شعرهای دفتر «ارغنون»<sup>(۸)</sup> و برخی از شعرهای دفتر «زمستان» دیده می‌شود:

ولی ما را دلی آشفته بود آن هم که در گیلان / به زلفی با هزاران آرزو دادیم پیوندش /  
کنون در گوشه غربت به وصلش آرزو مندم / به وصل آن گل اندامی که خوار است  
آرزو مندش (ارغنون، ص ۴۷)





اما در این میان هستند شعرهایی که بیشترین مضمون نوستالژیکی را به خود اختصاص داده اند. از جمله شعرهای «داستان عشق ما...» و «عشق فرجام» از ترکیب بندهای اخوان ثالث در دفتر «ارغنون». شاعر در این شعرها ماجراهای تلخ عشق را با زبانی ساده بیان و خواننده را از این همه خلوص مجذوب خود می کند. یکی از این ماجراها داستان سفر اخوان ثالث در اسفند ماه ۱۳۲۸ به رشت برای دیدار معشوق است. او به امید آن که در سال نو، معشوق و محبوب خویش را ببیند، راه دراز سفر از پلشت ورامین تا دشت های پر گل رشت را بر خود هموار می کند. اما با بی مهری معشوق مواجه می شود که این امر باعث بروز شکست عاطفی و عشقی در اخوان می گردد. شعر «داستان عشق ما...» بازتاب زیبایی این شکست عاشقانه است و همین شکست در عشق باعث سرودن اشعار غمگانه در دوری و فراق یار و گله و شکایت از او می گردد.

باز دیشب حالت من حالتی جانکاه بود

تا سحر سوای دل بسا ناله بود و آه بود

چشم شوق گریه در سرداشت، من نگذاشتم

ورنه از طوفان روح من خدا آگاه بود

آری ای دیر آشنای سنگدل، توران من

گفت و گو بود از تو، اما، مبهم و کوتاه بود

کاشکی سر بشکند، پا بشکند، دل نشکند

سرگذشت دل شکستن بود و بس جانکاه بود

آمدم تا سال را بر روی توران نو کنم

ورنه زی رشت آمدن اسفندمه بیگانه بود

آمدم، اما ندیدم مهری از آن ماهروی

یاد از آن عهدی که مهری در دل این ماه بود

عید نوروزم عزا شد، این هم از اقبال من

ابر هم می گیرید، آری گریه دارد حال من



کاش این نوروز هم اینجا نمی آمد «امید»

تا چنین گریان شود با خنده سال جدید

(ارغنون، ص ۲۳۸-۲۳۷)

بنابراین در این اشعار می بینیم که اخوان چگونه از هجران و از طرفی بی وفایی معشوق، ناله های شکوه آمیز سر می دهد.

### نتیجه

نوستالژی به معنی غم غربت و حسرت بر گذشته است و در اصطلاح روان شناسی عبارت است از:

میل و بازگشت به گذشته که می توان تا حدودی آن را با حسرت مترادف دانست. این احساس عمومی و طبیعی است و به صورت ناخود آگاه در فرد بروز می کند. یادآوری خاطرات گذشته باعث تراوش درونی فرد برای نوشتن یا سرودن است. به همین جهت است که نوستالژی با خاطره در ارتباط است. این گفته ها معمولاً دارای روحی سوزان و حسرت آگین هستند. اشعار حماسی مهدی اخوان ثالث نمونه های برجسته این پیوند نوستالژی و خاطره است. دوری از وطن نیز از عوامل ایجاد نوستالژی در شاعران است. وطن برای نیما و اخوان ثالث عبارت است از زادگاه آنها که در آنجا به دنیا آمده اند. نیما هر زمانی که از زندگی شهری خسته می شود - در واقع آن را تحمل می کند - به یاد دوران زندگی در روستا و جنگل و کوهستان می افتد و با حسرتی عمیق از آن یاد می کند. اخوان ثالث نیز از یک سو زادگاه خود را یاد می کند و از دیگر سو بر وطن باستانی و تاریخی خود، که شکوه و عظمت آن بر باد رفته است، حسرت می خورد.

### پی نوشت ها

۱- معنی لغوی «نوستالژی» به ترتیب از فرهنگهای، انوشه، لاروس، نفیسی، پورافکاری، آکسفورد و انوری ذیل همین واژه نقل شده است.

۲- Psycnopathology که به آن «روان شناسی مرضی» یا «روان شناسی رفتارهای غیرعادی» نیز اطلاق می شود. دانشی است که با استفاده از روش ها، مفاهیم، اصول، قوانین و



کشفیات علوم روان‌شناسی و روان‌پزشکی به شناخت رفتارهای غیرعادی انسان می‌پردازد. (شاملو، ۱۱)

۳- این قسمت از اشعار نیما، یادآور بخشی از داستان «آتالا و رنه» اثر شاتو بریان است. گویی که نیما تحت تأثیر این کتاب، این اشعار را سروده است. (شاتو بریان، ۱۳۶۹: ۲۰۵).

۴- نام قدیم رامسر

۵- از دیگر اشعار نوستالژیکی نیما که می‌توان مایه‌های غربت و دوری از زادگاه را در آنها مشاهده کرد؛ شعرهای «دیهقان»، «خوشی من» و «صبح» است. که در هر کدام از این اشعار نیما به یاد زادگاهش می‌افتد و بازآفرینی خاطرات روستا، آرزوی برگشتن به وطن را برای او زنده می‌کند.

شب دراز نشستن به صحبت یاران / به یاد رفته و ذکر گذشته جوشیدن / ز نان بیخته با گندم  
سپه خوردن / از آب چشمه کوه «کلار» نوشیدن / شکار کردن و کار و کتاب و گوشه یوش /  
چنانکه زیدبر مرد، ساده پوشیدن (همان، ۱۶۰).

۶- در شعر خاطره «امزناسر» شاعر می‌گوید این دره از دوران کودکی جایگاه من بود و با زنده سازی خاطرات دوره کودکی، بازگشتی لذت‌آور به دنیای کودکی اش دارد. (مجموعه اشعار، ص ۱۶۱)

۷- یکی دیگر از شعرهای نوستالژیکی این کتاب، شعر «نسیم شهریور» است که شاعر در آن غم غربت خویش را به تصویر می‌کشد:

گرد غربت پرده زد بر دامن بال و پر / یاد باد از آشیان و بال مهر مادرم / آن قدر در گرد باد  
رنج و حسرت گم شدم / تا غبار آلود غم شد چهره حزن آورم (ارغنون، ص ۶۳)

۸- اخوان در قسمت‌هایی از شعر «عشق بی‌فرجام» نوستالژی دوری از معشوق را این گونه به تصویر می‌کشد:

جان و جوانی را به راه عشق دادم / دادم، ولیکن رایگانی، رایگانی / ای دلبر من! هیچ می‌دانی  
که هرگز / رنگی ندارد، بی روی تو زندگانی (ارغنون، ص ۲۴۵)

### منابع و مآخذ

- ۱- آراین‌پور، یحیی: (۱۳۷۶)، از نیما تا روزگار ما، تهران، انتشارات زوار.
- ۲- آزند، یعقوب: (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.



- ۳- اخوان ثالث، مهدی: (۱۳۶۹)، *آخر شاهنامه*؛ چاپ نهم. تهران، انتشارات مروارید.
- ۴- \_\_\_\_\_: (۱۳۸۲)، *از این اوستا*؛ چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات مروارید.
- ۵- \_\_\_\_\_: (۱۳۸۳)، *ارغنون*، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات مروارید.
- ۶- \_\_\_\_\_: (۱۳۶۹)، *زمستان*؛ چاپ دهم، تهران، انتشارات مروارید.
- ۷- انوری، حسن: (۱۳۸۱)، *فرهنگ بزرگ سخن*؛ ۷ جلد، تهران، سخن.
- ۸- انوشه، حسن: (۱۳۷۶)، *فرهنگ نامه ادبی فارسی*؛ ج ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- ۹- برهنی، رضا: (۱۳۷۱)، *طلا در مس*؛ ۳ جلد، تهران، ناشر: نویسنده.
- ۱۰- پورافکاری، نصرت اله: (۱۳۷۶)، *فرهنگ جامع روان شناسی و روان پزشکی*؛ چاپ دوم، تهران، فرهنگ معاصر.
- ۱۱- دستغیب، عبدالعلی: (۱۳۷۳)، *نگاهی به مهدی اخوان ثالث*؛ تهران، انتشارات مروارید.
- ۱۲- سید حسینی، رضا: (۱۳۶۶)، *مکتب های ادبی*، تهران، انتشارات نیل.
- ۱۳- شاتوبریان: (۱۳۶۹)، *آتالا و رنه*؛ ترجمه میرجلال الدین کزازی؛ چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
- ۱۴- شاملو، سعید: (۱۳۷۵)، *آسیب شناسی روانی*؛ چاپ ششم، تهران، انتشارات رشد.
- ۱۵- دلاهباز، سیروس: (۱۳۸۰)، *زندگی و شعر یوشیچ*؛ تهران، نشر ثالث.
- ۱۶- \_\_\_\_\_: (۱۳۸۰)، *مجموعه اشعار نیما یوشیچ*؛ چاپ پنجم، تهران، انتشارات نگاه.
- ۱۷- \_\_\_\_\_: (۱۳۶۹)، *برگزیده آثار نیما یوشیچ (نثر)*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۸- فرهنگ آکسفورد (انگلیسی به انگلیسی): (۱۹۹۳)، A. S. Hornboy، چاپ چهارم، آکسفورد، انتشارات دانشگاه آکسفورد.
- ۱۹- فرهنگ لاروس: (۱۹۸۷-۱۹۸۹ م)، (فرانسه به فرانسه)، ۵ جلد، پاریس.
- ۲۰- کسرای، سیاوش: (۱۳۸۱)، *آرش کمانگیر*؛ چاپ پنجم، تهران، نشر کتاب نادر.
- ۲۱- مختاری، محمد: (۱۳۷۲)، *انسان در شعر معاصر*، تهران، انتشارات توس.
- ۲۲- نفیسی، سعید: (۱۳۷۱)، *فرهنگ فرانسه - فارسی*؛ ۲ جلد، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- ۲۳- یوسفی، غلامحسین: (۱۳۷۴)، *چشمه روشن*؛ چاپ ششم، انتشارات علمی و فرهنگی.

#### مقالات

- ۱- سه‌یر، رابرت و لووی میشل: (۱۳۸۳)، *رمانتیسیم و تفکر اجتماعی*، «ارغنون»، تهران، شماره ۳، انتشارات سازمان چاپ.
- ۲- ریکور، پل: (۱۳۷۴)، *خاطره، تاریخ و فراموشی*، فصلنامه گفتگو، شماره ۸، تابستان ۸۲.



فهرست منابع انگلیسی

۱. Archer, J., Irland, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. (۱۹۹۸). Duration of Homesickness Scale. *British Journal of Psychology*, ۸۹, ۲۰۵.

۲. Downs, J. (۲۰۰۲). Adapting to secondary and boarding school: self-concept, place identity and homesickness. *Driving International Research Agerdas, James cook*.

۳. Fisher, S., and Hood, b. (۱۹۸۸). Vulnerability factors in the transition to university: Self-reported mobility history and sex differences as factors in psychological disturbance. *British Journal of psychology*, ۷۹, ۳۰۹.

۴. Fisher, S., and Hood, b. (۱۹۸۷). The stress of transition to university: a longitudinal study of psychological disturbance, absent-mindedness and vulnerability to homesickness. *British Journal of psychology*, ۷۸, ۴۲۵.

۵. Ray, yveline, memoire, oubliette, nostalgiaen thrapie: va demander a mammy, elle te recontera, ۱۹۹۶, Journal-Article.

۶. Vantilburg, M. A. L. (۱۹۹۷). The psychological context of homesickness. In M. A. L. Vantilborg & A. J. J. M. Vingerhoets (Eds.), *Psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress*, ۳۹. Tilburg. Tilburg University press.



***Nostalgia in the Cotemporary Persian Poems  
(Nima Youshij & Mehdi Akhavan Sales)***

***Dr.M. Sharifian***

***Dept. of presian Language and literature***

***Bu – Ali – Sina University***

***Sh. Tamoori***

***Graduate in Persian literature***

***Abstract***

*This article is a study concerning nostalgia in the contemporary poetry. The topic has been worked on as one of the unconscious behaviours in the poems of two contemporary poets: Nima Youshij and Mehdi Akhavan – Sales. After searching for the etymology and defining this term according to the culture as well as the psychological, ideas, I concentrated on the relationship between the mentioned topic and literature. Following that, I dealt with the relationship between nostalgia and memory and evaluated the topic based on this fact.*

*In personal memories of people, I have referred to nostalgia as homesickness and in social nostalgia, the poet feels sorrow when he refers to the Iranian mythology. In this regards I have mentioned some poems from different poets as illustrative examples.*

***Key words: nostalgia, Homesickness, Contemporary Persian Poetry, Nima Youshij, Akhavan – Sales.***

